

از غار حراء تا افق اعلی

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^۱

[ای محمد] بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، «1» همان کسی که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد! «2» بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، «3» همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود، «4» و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد!

بعد از «6203» سال از هبوط آدم (ع) آخرین پیامبر و حجت الهی مبعوت می شود. تولد او در «عام الفیل» بود و حضرت جبرائیل امین اولین بار که بر آن سرور نازل شد چهل سال بعد از واقعه اصحاب فیل بود. رسول خدا (ص) بعنوان مشاهده آثار صنع و قدرت خلاق و... بالای کوه می رفت. و گاهی در میان غاری بعنوان ریاضت و عبادت بسر می برد و در آنجا اکثر اوقات تنها بود. 27 رجب است روز بعثت فرا رسید، غرق در تأمل و تفکر در عظمت خدای هستی بخش، به دیواره غار تکیه دارد. ندائی می شنود! می گوید: تو کیستی؟ گفت من روح الامینم که بر انبیاء نازل می شوم. گفت «اقْرَأْ» فرمود چه بخوانم؟ حال آنکه بمکتب نرفته ام.

بروح امین مقتدای امم

چنین داد پاسخ که ، قاری نیم

و بازوی آنحضرت را گرفت و فشار سختی داد، بخوان ، بخوان بخوان ! چه بخوانم؟ گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱)

(بخوان بنام پروردگارت)

در خبر است که وقتی جبرائیل از نظر آن حضرت غایب شد، از کوه حراء پائین آمد و بمنزل خدیجه (س) رفت، و او با نظر به جمال بی مثال آن حضرت نوری در جبینش ساطع و لامع دید، عرض کرد این چه نوریست که تا بحال ندیده ام؟ فرمود: این «نور نبوت» است. وحشت و اضطراب حضرت را فرا گرفته آنچه در غار حرا بر محمد گذشت واقعه ای بس عظیم بود که تحمل آن برای انسانهای معمولی غیر ممکن است. زیرا حتی اگر بتوانی بسر چشمه نور بررسی قدرت نگرستن به نور را نداری، چشم معمولی در برابر این چشمه نور خیره می ماند و سر انجام ممکن است کور شود.

¹ سوره علق آیه 1 تا 5.

محمد باید در نور بنگرد، می باید تکوین و تولد یک خلقت تازه را در وجود خویش تحمل کند، و بار سنگین وحی را که به اندازه جهان خلقت عظمت و سنگینی دارد بر دوش خود تحمل کند. تصور کنید، اگر چند لحظه استعداد روشن بینی داشته باشیم، و بتوانیم امواج گوناگون بی شمار، و واقعیات نامرئی را در محیط اطرافمان مشاهده کنیم. و صداهائی را که طول امواج بالاتر و یا پائین تری از طول موج معمولی برای گوش انسان دارند بشنویم، وحشت و هراسی که بر ما مستولی می شود قابل توصیف نیست و مسلماً فوق طاقت جسمانی و عصبی ما می باشد، و اگر بیشتر ادامه یابد ما را به دیوانگی و اختلال شخصیت می کشاند. اما پیامبر(ص) قبل از بعثت خود را ساخته بود. محمد(ص) ظرفیت روحی و عصبی خود را در مرحله خود سازی نخستین و به خصوص در چند سال قبل از بعثت که ساعت ها و روزها و هفته ها در تفکر و تأمل فرو میرفت، بقدری توسعه داده بود که تحمل یک چنین حادثه ای (وحی) برایش ممکن گردید. اما توانائی جسمش محدود بود. به همین جهت چند هفته آنقدر انرژی مصرف کرده بود که به ضعف و خستگی مفرط افتاد.

لذا وقتی از غار حراء برگشت فرمود: «زملونی و دثرونی» (مرا بپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم). در چنین وقت ندائی شنید:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ^۲

(ای جامه بخود پیچیده برخیز و مردم را بترسان، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن). خدیجه آنچه رخ داده بود برای پسر عمویش (ورقه بن نوفل) شرح می دهد، ورقه در ایام جاهلیت نصرانی بود، و وقتی تمام داستان را می فهمد، می گوید: در کتب آسمانی خوانده ام!! و گفت: «قدوس قدوس، ربنا و رب الملائکه و الروح، الذی نفس ورقه بیده لئن صدقتنی یا خدیجه، لقد جائه الناموس الاکبر الذی کان یأتی بموسی و عیسی و نوح، و انه النبی هذه الامه».

(بخدا قسم اگر این سخن راست باشد که تو می گوئی، جبرائیل است که بر وی نازل شده، چنانکه بر انبیاء سلف - مانند موسی، عیسی، و نوح نازل می شده، حال که می گوئی بر شوهرت نازل شده، حتماً او پیغمبر این امت است).

فان یک صدقاً، یا خدیجه فاعلمی

حدیثک ایانا، فاحمد مرسل

البته گفته شد که بشارت رسالت محمد(ص) در کتب آسمانی، با ذکر مشخصات ذکر شده بود و منتظرانی انتظار این واقعه را داشتند.

حضرت مأموریت خود را بعد از سه سال دعوت در خفا و پنهانی با قول «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شروع می کند. و در این راه چه مشکلات و سختیها را تحمل کرد تا این دین جهانی، و قول لا اله الا الله در

² سوره مدثر آیه 1 و 2.

جهان طنین افکند. و بزرگترین راز موفقیت او ایمان به هدف و ثبات قدم و استقامت او بود، که قرآن بآن اشاره دارد.
«فاستقم كما امرت».....

معراج

و محمد(ص) به مقامی رسید که هیچ مخلوقی به آن مقام نرسیده است، و خدایش می فرماید:
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا ۗ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
(منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله وسلم] را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد ، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم ؛ یقیناً او شنوا و داناست).

مسأله معراج مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که رسول اکرم(ص) به هنگامی که در مکه بود، در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در بیت المقدس، به قدرت پروردگار برده شد. و از آنجا به آسمانها صعود کرد، و آثار و عظمت خدا را در پهنه آسمان مشاهده نموده و همان شب به مکه باز گشت. و نیز مشهور است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توأم انجام داد.

سبب معراج

می فرماید: منزه است آن خدائی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.
«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»
چرا؟ ، این سفر شبانه خارق العاده، بخاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم.
«لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا»

در پایان اضافه می کند

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

(خداوند شنونده و بیناست)

اشاره به این که، اگر خداوند پیامبرش را به این افتخار برگزید بی دلیل نبود، زیرا او گفتار و کردار آن چنان شایسته ای داشت که این لباس بر قامت او زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنید و کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام پذیرفته.

کلمه «عبد» نشان می دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر(ص) بود، چرا که «بالاترین مقام انسان بندگی است».

بزرگترین مقام برای انسان آنست که بنده راستین خدا باشد جز در پیشگاه او جبین نساید، و در برابر فرمان او تسلیم و در هر گامی جز رضای او را نخواهد.

شخصیت رسول(ص) مثل یک انسان معمولی نبود و بدون رشد فوق العاده عواطف و استعدادهای انسانیش قادر به تحمل این مقام و عظمت وحی و معراج نبود این طور نیست که هر کسی می تواند سنگینی و عظمت وحی را تحمل کند.

پیامبر(ص) بمقام کمال انسانیت رسیده بود، و تمام استعدادهای انسانی در او شکوفا شده بود و خداوند بشری را لایق تر از این مقام پیامبری غیر از محمد(ص) نمیدانست.

از این رو مقام بزرگ معراج شامل او شد چون بنده ای بود که هیچیک از بندگان خداوند به آن مقام نرسیده و نمی رسد. در سوره نجم عظمت او را بیان می کند و بعد از سوگند می فرماید:

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ

هرگز دوست شما محمد(ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده، او همیشه در مسیر حق گام بر می دارد، و در گفتار و کردار کوچکترین انحرافی ندارد.

هرگونه انحراف، جهل و گمراهی و اشتباه را از پیغمبرش نفی می کند. و تهمت‌هایی را که در این زمینه از طرف دشمنان به او زده می شود خنثی می نماید. بعد هم برای تأکید مطلب می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ»

هرگز او از روی هوی نفس سخن نمی گوید. چرا که سرچشمه همه ضلالت‌ها و گمراهیها غالباً پیروی از هوی نفس است. سپس با صراحت تمام می گوید: آنچه او آورده تنها وحی است که از سوی خداوند باو فرستاده :

«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۚ»

از خودش چیزی نمی گوید و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست همه از ناحیه خداست و دلیل و ادعا در خودش نهفته است.

بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، چه رسد به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته باشد، هرگز قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها الهام بخش مغزهای متفکران است. و می تواند پایه گذار مدینه فاضله برای سیر انسان به کرامت و سعادت دنیا و آخرت باشد.

و ضمناً باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآنی نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته احادیث و سنت پیامبر(ص) را نیز شامل می شود که آن هم بر طبق وحی الهی است.

چرا که این آیه به صراحت می گوید: او از روی هوی سخن نمی گوید هر چه می گوید وحی است.

همانطور که وقتی حضرت دستور دادند که تمام درهای خانه هائی که به مسجد پیامبر(ص) گشوده بود بسته شوند جز در خانه علی، این امر بر مسلمانان گران آمد حضرت فرمود:

«یا ایها الناس ما انا سددتها و لا انا فتحتها و لا اخرجتکم و اسکنته، تم قرأ: والنجم اذا هوی تا ما ینطق علی الهوی ان هو وحی یوحی».

ای مردم نه من بستم و نه گشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم و او (علی) را سکونت دادم. (آنچه بود وحی الهی، و فرمان خدا بود).

پس آنچه در غدیر اتفاق افتاد و حدیث ثقلین، و حدیث سفینه و احادیث بسیار دیگر راجع به اهل بیت جای مناقشه نیست زیرا «ما ینطق علی الهوی ان هو الا وحی یوحی».

این حدیث که بیانگر مقام والای امیرالمؤمنین علی(ع) در میان امت اسلامی بعد از شخص پیامبر(ص) است، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر(ص) بر طبق وحی است، بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است.

معلم وحی

اولین دیدار دوست، در آیات گذشته سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام(ص) است. در این آیه سخن از معلم وحی است و می فرماید:

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»

[رب العالمین بوسیله جبرائیل]، آنکس که قدرت عظیمی دارد پیامبر اسلام را تعلیم داده. و بعد برای تأکید بیشتر می افزاید:

«ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ»

[صاحب عقل و حسن خلق و عمل و مقاوم] همان کس که توانائی فوق العاده، و سلطه بر همه چیز دارد. این تعلیم را باو داد در حالی که در افق اعلی [در ملکوت اعلی] قرار داشت «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ»

سپس نزدیک و نزدیک تر شد

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ»

تا آنکه فاصله میان او و معلمش به اندازه دو کمان یا کمتر بود!

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»

تمام حجابها برداشته می شود، تمام وجودش غرق در جنبه معنوی و تسلیم خداست.

در این جا خداوند آنچه وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد

«فَأَوْحَىٰ ۖ إِلَيْهِ ۖ عَبْدِهِ ۖ مَا أَوْحَىٰ»

و قلب محمد(ص) در آنچه که دیده بود صادق بود و هرگز دروغ نمی گوید:

« مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ۖ »

آیا با او در باره آنچه دیده بود مجادله می کنید و باور ندارید؟

« أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ۖ »

تمام حجاب ها برداشته می شود، آنچه باید بگویند گفت و آنچه یک انسان می تواند تحمل کند.

دومین دیدار

آیات قرآن دیدار دیگری را در باره مسأله وحی و ارتباط پیامبر(ص) با خداوند و شهود باطنی او بیان می کند. می فرماید: بار دیگر پیامبر(ص) او را مشاهده کرد

« وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَىٰ ۖ »

این شهود در کنار «سدره المنتهی» روی داد

« عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۖ »

همانی که جنه المأوی و بهشت برین در کنار آن است.

« عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ۖ »

در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده ای) «سدره المنتهی» را فرا گرفته ، و پوشانده بود

«إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ ۖ»

اینها واقعیاتی بود که پیامبر(ص) مشاهده کرد « و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود » و تصورات باطل را در لباس حق ندید.

« مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ۖ »

او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد .

« لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ۖ (۱۸) »^۳

به تمام مقامها رسید و هر چه باید ببیند و احدی نتواند دید پیامبر(ص) دید. و به آن مقامی که احدی نتوانست برسد او رسید.

«رحلة من الدنيا الى الآخرة» داخل شد در عالم آخرت، سفری از ملک به ملکوت دیدار با ملائکه با عزرائیل و با خازن جهنم ، و...» گر چه مسئله معراج برای بعضی ها قابل درک نیست ولی آیات قرآن به صراحت بیان، و احادیث به تفسیر آن پرداخته اند. و معراج یک واقعیت مسلم است.

نکاتی مهم در مسئله معراج

^۳ آیات ۱ تا ۱۸ سوره نجم.

در تفسیر نمونه⁴ تعبیر «نزله اخری» (در یک نزول دیگر) را چنین تفسیر و بیان می کند
1- «پیامبر(ص) در یک «شهود باطنی دیگر» به هنگام معراج بر فراز آسمانها ذات پاک خدا را مشاهده کرد.

و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزله اخری) و شهود کامل تحقق یافت، در محلی که منتها الیه قرب الی الله از سوی بندگان است، در کنار سدره المنتهی، در آنجا که «جنته المأوی» قرار دارد، در حالی که «سدره المنتهی» را حجابهایی از نور پوشانده بود. دیده قلب پیامبر(ص) در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در آنجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد.

سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ فَلَهُ

به زودی نشانه های خود را در کرانه های جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است. آیا بس نیست که پروردگارت [با ارائه کردن حقایق تکوینی و دلایل طبیعی] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست].

مسئله شهود باطنی یک نوع درک و دیدی است که نه شباهت با «ادراکات عقلی» دارد، و نه شباهت با «ادراکات حسی» که انسان از طریق حواس ظاهر آن را درک می کند.

و از جهاتی می توان آنرا به شبیه «علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود» دانست.
توضیح اینک: ما به وجود خود یقین داریم، افکار خود را درک می کنیم، از اراده و تصمیم و تمایلات خود باخبریم، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده، و نه از طریق مشاهده ظاهری، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم. به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می شود هیچگونه خطا در آن راه ندارد. درست است که ما نمی توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر(ص) در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم، ولی این مثال برای نزدیک کردن راه مناسب است.

2 - هدف از معراج

رسیدن پیامبر(ص) به شهود باطنی از یکسو، و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث آیه 18 سوره نجم.

«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»

و هم در آیه 1 سوره اسراء:

⁴ تفسیر نمونه ج 22 ص 500/ تا
⁵ سوره مبارکه فصلت آیه 53.

(لنریه من آیاتنا)

به آن اشاره شده است. و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیاء آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

3 - معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می شود که پیامبر(ص) در شب معراج از کنار بهشت گذشته یا در آن وارد شده است.

حال خواه این بهشت جاودان و «جنه الخلد» باشد که بعضی مفسرین گفته اند، و یا «بهشت برزخی» باشد که ما اختیار کرده ایم (تفسیر نمونه). در هر صورت مسئله مهمی را از آینده انسانها در این بهشت مشاهده فرموده است، که شرح آن در احادیث آمده است.⁶

معراج در روایات اسلامی

از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام(ص) این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود .

مرحله اول، مرحله فاصله میان مسجدالحرام و مسجدالقصی بود. که در آیه 1 سوره اسراء به آن اشاره شده (منزه است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجدالقصی برد) و در روایات آمده که در اثناء راه به اتفاق جبرائیل در سر زمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد. سپس به مسجدالقصی رفته و در آنجا هم با حضور ارواح بزرگی چون ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) نماز گذارد و پیامبر(ص) امام جماعت بود.

سپس از آنجا سفر آسمانی پیامبر(ص) شروع شد و آسمانهای هفتگانه⁷ را یکی پس از دیگری پیمود ، و در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد ، با پیامبران و فرشتگان و در بعضی از آسمانها با دوزخ و دوزخیان ، و در بعضی با بهشت و بهشتیان ، برخورد کرد. و پیامبر(ص) از هر یک از آنها خاطره های پر ارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود. و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام سری از اسرار عالم هستی بود ، و پس از بازگشت اینها را با صراحت ، و گاه با زبان کنایه و مثال ، برای آگاهی امت در فرصتهای مناسب شرح می داد ، و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می فرمود.

⁶ تفسیر نمونه ج 22 آیات مورد بحث.

⁷ طبق بعضی آیات قرآن مانند « إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرَبِيَّةٍ الْكَوَاكِبِ » (ما آسمان پائین را به زینت ستارگان آراستیم) آیه 6 سوره ص) آنچه ما از عالم بالا می بینیم و تمامی ستارگان و کهکشانها همه جزء آسمان اولند، بنابراین آسمانهای ششگانه دیگر عوالمی هستند فوق آنها ؟

این امر نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود . و تعبیر پر معنی قرآن :

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾^۸

در آیات مورد بحث می تواند اشاره اجمالی و سر بسته ای به همه این امور باشد.

سر انجام به هفتمین آسمان رسید ، و در آنجا حجابهایی از نور مشاهده کرد همانجا که «سدره المنتهی» و «جنة المأوی» قرار داشت.

و پیامبر(ص) در آن جهان سراسر نور و روشنائی به اوج شهود باطنی ، و قرب الی الله ، و مقام «قاب قوسین او ادنی» رسید، خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه ای از آن در روایات اسلامی به صورت «احادیث قدسی» برای ما بیادگار مانده است.

با اینهمه، روایات معراج جمله های پیچیده ای و اسرار آمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست و باید شرح آنها به اهل بیت واگذار شود.^۹

نکته ای قابل توجه

^۱ باید توجه داشت که سفر معراج یک سفر عادی نبوده که با معیارهای مادی سنجیده شود نه اصل سفر عادی بود و نه مرکبش، و نه مشاهداتش عادی بود و نه مقیاسهایی که در آن بکار رفته همچون مقیاسهای محدود و کوچک و خاکی ماست ، و نه تشبیهاتی که در آن آمده بیانگر عظمت صحنه هائی است که پیامبر(ص) مشاهده کرد ، همه چیز به صورت فوق العاده و در مقیاسهایی خارج از مکان و زمانی که با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داد . بنابر این جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کرهء زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد ^{۱۰}.

محمد(ص) اشرف مخلوقات

*«بهر حال این چنین مقام و منزلتی عالی نزد خداوند بسی عظیم و شگرف است که در «لیله الاسراء» از سیر زمینی

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ ...﴾^{۱۱}

آغاز می شود و تا سیری آسمانی اوج می گیرد:

﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۲)﴾

^۸ سوره نجم آیه

^۹ مسئله معراج خلاصه ای از تفسیر نمونه از ص 476 تا 507.

^{۱۰} همان

^{۱۱} سوره اسراء آیه 1.

^{۱۲} سوره نجم آیات 14 تا 16..

نزد سدره المنتهی، «14» در آنجا که جنت الماوی است. «15» آن گاه که سدره را احاطه کرده بود آنچه [از فرشتگان و نور و زیبایی] احاطه کرده بود. «16» دیده [پیامبر آنچه را دید] به خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت هم درنگذشت. «17» به راستی که بخشی از نشانه‌های بسیار بزرگ پروردگارش را دید. «18»

که ای بلند شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
تو را ز کنگره عرش می زند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتادست (حافظ)

توجه به نکاتی در عظمت محمد مصطفی (ص): یکی «عبد» در آیه آغازین سوره «اسراء» است «اسراء بعدیه» انصراف به فرد کامل و یا بالاتر بودن مقام «عبد» از سایر انبیاء و حتی نسبت به «عبدالله» دارد، چرا که دیگران عبد مقیدند و آن حضرت (ص)، بنده مقام اطلاق یعنی منتسب به عالی ترین اسماء حسنی (هو) است.^{۱۳}

«و سدره» همان جایگاه عالی و سیر انتهایی حرکت اوست که نهایت مراتب کمال و منتهای همه حقایق و قرب است. چرا که در ورای آن، جز ذات خدای متعال، گیری دیگر نیست:

«...سُمِّیت سدره المنتهی لانه ینتهی الیها علمُ الخلاق و اعمالهم لا یعلم احد ما ورائها الا الله و قیل ینتهی الیها مقامات الانبیاء و الملائکه ینتهی الیها من فوقها و یصعد الیها من تحتها و لم یجاورزا احد الا نبینا (ص)...»^{۱۴}

(سدره المنتهی: مقامی است که تمام حقایق به آن منتهی می گردد. نام این مقام «برزخ کبری» است که به جهت نهایت مراتب کمال و ترقی به این نام منصف شده است).^{۱۵}

او را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا به آسمان دنیا و از آسمان دنیا تا سدره المنتهی، از سدره المنتهی تا به قاب قوسین او ادنی....»

چنین معراجی سزاوار این مقام و آن سروری بود که شراب قرب سر کشیده که فرمود:

«أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی»

یعنی: «شب را نزد پروردگارم گذراندم و او مرا اطعام کرد و شراب (معرفت) نوشانید». ^{۱۶}

^{۱۳} ر.ک: تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج 8، ص 26 و 27.

^{۱۴} کشف الاسرار و عده الابرار، ج 9، ص 360.

^{۱۵} ر.ک: فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ابن عربی)، ص 100.

^{۱۶} من لا یحضره الفقیه، ج 2 ص 112. و بحار الانوار، ج 16، ص 39 و ج 17، ص 250

ملاصدرا نیز در الشواهد الربوبیه، ص 323 این روایت را یکی از دلایل تجرّد نفس دانسته و در ذیل آن آورده است:

«...در نزد پروردگار خود می روم و ساعاتی در مهمان سرای قدس و محفل آنس حضرت الوهیت به سر می برم و او مرا اطعام می کند و به من آب می دهد (مسلم است که مقصود، طعام و شراب جسمانی نیست، بلکه طعام و شراب روحانی و تجلیات و اشراقات وارده بر نفس مقدس اوست که لذت آن به هیچ وجه قابل مقایسه با لذت و طعام و شراب جسمانی نیست).^{۱۷}»

گفت آیهت عند ربی بر ملا

جان او از یاد حق در اغتدا^{۱۸}

پس اگر به گوشه چشمی از همه مقامات مُلک و ملکوت می گذرد و پرواز کنان به سوی آشیان اصلی می شتابد. و این عشق در کسوت جذبه روی نموده و او را تا مقام «او ادنی» رهنمون است... این دیداری است در پسِ انتهای حُجُب که برترین فرشتگان خدای رحیم: «روح الامین»، یارای همگامی و همراهی با او را نیست چه این که:

«فلما بلغ سدره المنتهی، فانتهی الی الحُجُبِ فقال جبرائیل تقدّم یا رسول الله لیس لی آن أجوزَ هذا المكان و لو دنوتُ انملةً لأحترقتُ»

(یعنی هنگامی که در شب معراج، پیامبر(ص) به سدره المنتهی و به پایان حجابها رسیدند جبرائیل گفت: ای رسول خدا، بعد از این خودت به جلو قدم بردار، زیرا من بیشتر از این نمی توانم جلو بروم و اگر به اندازه سر انگشتی جلو بروم خواهم سوخت)^{۱۹} و به جایی رسید که جبرائیل به او خطاب می کند:

«...لو دنوت انملةً لأحترقتُ»

از آنجا جز برهبری عشق نتواند بود این جاست که عشق از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید بیک جذبه سالک را از قاب قوسین به سر حدّ وجود بگذراند و در مقام «او ادنی» بر بساط قرب نشاند که :

«جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین»^{۲۰}

و با پذیرفتن منزلت انسان کامل ضرورتاً برتر از فرشتگان و حتی جبرائیل قلمداد می شود»^{۲۱}

احمد ار بگشاید آن پَر جلیل

تا ابد بی هوش ماند جبرائیل

چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش

¹⁷ ملاصدرا الشواهد الربوبیه ، ص 323.

¹⁸ مجموعه اشعار (ملاصدرا) ، ص 7.

¹⁹ بحار الانوار، ج 18 ص 382.

²⁰ رساله عشق و عقل، ص 64.

²¹ (*بین*) به نقل از کتاب عرفان محمدی خلاصه و تلفیقی از ص 131 تا 136. با کمی تصرف.

وز مقام جبرائیل و از حدّش
گفت او را هین پیر اندر پیّم
گفت رو رو من حریف تو نیّم
باز گفت او را بیا ای پرده سوز
من به اوج خود نرفتستم هنوز
گفت بیرون زین حدّ ای فرّ من
گر زخم پری بسوزد پَرّ من^{۲۲}

1 - افضلیت مقام حضرت خاتم(ص) بر سایر انبیاء

«برما است ایمان به افضلیت پیغمبر آخرالزمان و اولاد طاهرین او(ص) از جمیع ملائکه و انبیاء مرسلین، و طریق استدلال و وجه دلالتش آن است که تنها نبی و رسول الهی است که بجای «یا آدم»، «یا ابراهیم»، «یا نوح»، «یا موسی»، «یا عیسی»، حق تعالی در خطابات خود به آن حضرت «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول» فرموده و اسم آن حضرت را ذکر ننموده مگر به جهت شهادت خود به رسالت آن حضرت، بلکه کنایه آورده به الفاظ دیگر. ولی سایر انبیاء را با اسم ایشان خوانده و این دلیل است بر افضل بودن آن حضرت، به جهت آن که کنایه برای تعظیم شأن و توقیر و تجلیل و تفخیم امر آمده است. وجه دیگر آن است که خدای تعالی این حبیب خود را اول با کمالات عالیّه متأدب نموده، سپس او را الگو و اسوهء انسانها قرار داد و مردم را به اقتداء او امر کرد، چنان که در توصیف خصائل کمالی او فرماید

«و انک لعلی خُلُقٍ عظیم.»

این آیه شریفه؛ مربوط به کمالات آن بزرگوار است، زیرا اول اتصاف به کمال حاصل آید، آنگاه خُلُق عظیم به مقام آید. وقتی که از لحاظ علمی و عملی آن حضرت سر آمد همه راهیان به سوی حق است تمام سنت و سیرت و شوون زندگی او اسوه همگان خواهد شد، و قلمرو قدوه و الگو بودن او همسان منطقه رسالتش جهانی خواهد بود»^{۲۳}.

*«نوح مظهر صفت «قهر» بود و گفت

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^{۲۴}

(نوح گفت: ای پروردگار من هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار)

^{۲۲} مثنوی معنوی، دفتر چهارم ص 714.

^{۲۳} نبوت و امامت / محمد(ص) اشرف انبیاء ص خلاصه ص 47 تا 49.

^{۲۴} سوره نوح آیه 26.

اما حضرت محمد(ص) مظهر «لطف و محبت» بود، لذا باو سنگ می زدند و او می گفت «اللهم اهد قومی فأنهم لا يعلمون»

(خدایاندا قوم مرا هدایت کن زیرا آنها نمی دانند)

و خدایش او را رحمت للعالمین خواند... زیرا که کمالیت دین در کمالیت محبت است...

نجم رازی در کتاب مرصادالعباد خود در بحث خاتمیت دین محمدی(ص) معتقد است که مثال پیامبر(ص) نسبت به انبیاء(ع) مانند «دل» است نسبت به اعضای شخص انسانی که دل، خلاصه وجود شخص انسانی است، چرا که محل ظهور انوار روح است. وی در ادامه می گوید:

...دین را صفات بسیار است. هر صفتی را، یکی از انبیاء می بایست تا به کمال رساند چنانکه «آدم» را صفت «صفوت» به کمال رسانید، و نوح صفت «دعوت» و ابراهیم، صفت «خَلْت» و موسی، صفت «مکالمت» و ایوب، صفت «صبر» و یعقوب، صفت «حزن» و یوسف، صفت «صدق» و داود، صفت «تلاوت» و سلیمان، صفت «شکر» و یحیی، صفت «خوف» و عیسی، صفت «رجاء».

و هم چنین دیگر انبیاء هر کدام به پرورش یک صفت به کمال رسانیدند، اگر چه پرورش دیگر صفات دادند، اما هر یک را پرورش یک صفت غالب آمد.

اما آنچه دره التاج و واسطه العقد این همه بود صفت «محبت» بود، از بهر آنکه او دل شخص انسانی بود و محبت پروردن جز کار دل نیست.

و کمالیت دین در کمالیت محبت است و تشریف

«فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه»²⁵

قبایی بود بر قد این امت دوخته، و کرامت

«وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ (۲۲) إِلَیْ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»²⁶

(در آن روز چهره‌هایی شاداب است؛ «22» [با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند)

شمعی بود برای این خرمن سوختگان پروانه صفت افروخته...²⁷

محمد پیامبر(ص) یکتا کلمه طیبه ای است که سر آمد تمامی موجودات و مخلوقات، و او خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهیه و کلمات تامات الهی است همان طور که فرمود:

«أوتیت جوامع الکلم».

به این ترتیب: محمد(ص) کلید انبیاست و از سوره نجم تا آخر قرآن عظیم از آن اوست.

او انسان کامل و کلمه الله و مظهر اسم اعظم الهی است.

«فعل»، «فکر» و «خلق نبوی» همه آسمانی است. و راهی برای حرکت انسان زمینی به عالم بالاست که فرمود:

²⁵ سوره مائده آیه 57.

²⁶ سوره قیامت آیه 22

²⁷ مرصادالعباد، ص 153 و نک: همان، ص 145-155.

«...فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»²⁸

(پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن، که بر راهی راست قرار داری.)
در حدیثی از رسول اکرم (ص) فرمود: حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا کرده باشد و فقط جای یک خشت در آن باقی گذاشته باشد. مردم دور آن خانه می چرخند و از آن خوششان می آید و می گویند: کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می شد. آری من در میان پیامبران جای آن خشت هستم.²⁹
«بدین سان باید نتیجه گرفت که اگر وجود او برای حرکت تعالی بخش انسان ضروری است، چون حرکت انسان به سمت مُلک و ملکوت ضروری بوده، و بی تردید تلاش نبی (ص) نیز سوق دادن انسان از نشئه خاکی به سوی مقام ملکوتی است».

دروود نامحدود بر خواجه ملک و ملکوت: «و درود نا محدود بر خواجه کائنات که با اشراق نبوتش و طلوع تعلیم و هدایتش، جانهای مردگان قبرستان طبیعت را به نور ایمان زنده و از ظلمات سه قوه بهیمی و سبئی و شیطانی به مقام انسانیت، و ملکوت اعلی می رساند»³⁰
«نفس پیامبر (ص) مظهر اکمل و مرآت ذات الهی است».

و او رسول خدا و خلیفه الله و محور حیات ابدی و مظهر «الحی الذی لا یموت...» است .
و به این ترتیب البته تنها باید، رو به استجابت دعوت او داشت تا به حقیقت حیات وجود خویش دست یافت که فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ³¹

(ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید)

و چنان که «همه امور دارای ظاهر و باطنی است و نیز نبوت هم دارای «ظاهر شریعت» و «باطن ولایت» است، پیامبر (ص) با نور ولایت اموری را از خداوند اخذ کرده و سپس آنها را مستقیم یا غیر مستقیم در قالب شریعت، برای هدایت مردم ارائه می دهد».³²

در اوصاف او خیره ادراک عقل

میسر نگردد ثنایش به نقل

²⁸ سوره زخرف آیه 43.

²⁹ «مَثَلِي فِي النَّبِيِّينَ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَاحْسَنَهَا وَ اكْمَلَهَا وَ اَحْمَلَهَا وَ تَرَكَ فِيهَا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ لَمْ يَضْعُهَا، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطْفُونُ بِالْبُنْيَانِ وَ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَ يَقُولُونَ لَوْ تَمَّ مَوْضِعُ هَذِهِ اللَّبَنَةِ فَأَنَا فِي النَّبِيِّينَ مَوْضِعُ تَلْكَ اللَّبَنَةِ». ر. ك: میزان الحکمه، ج 13، ص 611.

³⁰ عرفان محمدی ص 47 و 50

³¹ سوره انفال آیه 24.

³² در این باره ر. ك: مفاتیح الغیب، ص 485، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص 492، مصباح الهدایة الى الخلافة و الولاية، ص 22. (نقل از عرفان محمدی پاورقی ص 49)

ز جان آفرین صد هزار آفرین
 بر اولاد و اصحاب او اجمعین
 نه تنها دستیابی به حقیقت آن ذات از حد ادراک عقل آدمی بیرون است که حتی شمارش ابعاد آن همه
 نورانیت نیز در حدود امکان انسان نخواهد بود. چرا که:
 «نامش احمد و نعتش محمد. ثنای او قابل شمارش نیست».

احمد محمد است چون در ازل محمود بود به زبان حق.
 امرش را واجب، و شرح صدرش کرد، و رفع قدرتش کرد، و وضع وزرش کرد که باو خطاب رسید:
 «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)
 وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^{۳۳}

(آیا سینه‌ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟ «1»
 و بار گرانت را فرو ننهاده‌ایم؟ «2» همان بار گرانی که پشتت را شکست. «3»
 و آوازه‌ات را برایت بلند نکردیم؟.

*«عروج عالی آسمانی و ملکوتی [محمد(ص)] فضیلت او را بر سایر انبیاء می رساند.
 قرآن در باره سایر انبیاء بیان می دارد خلیل الله گفت:

«وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي»^{۳۴}

(و [ابراهیم] گفت: من بسوی پروردگارم رهسپارم، زود که مرا راه نماید)

و در باره موسی کلیم الله، بیان می دارد:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا...»^{۳۵}

(چون موسی به میعاد ما آمد ...)

اما در مورد محمد(ص) حبیب الله و رسول الله(ص) آمده است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ»^{۳۶}

(منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده‌اش [محمد صلی الله علیه و آله وسلم] را از (مسجد الحرام به
 مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد، تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت]
 خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست)

لذا فاصله است بین «بردن» تا «رفتن» و «آمدن»، تفاوتی بین «جذبۀ عشق» تا «سلوک عاشق»، بین
 بردن و رفتن، بین سلوک و جذبۀ فرق ها وجود دارد.

³³ سوره شرح آیات 1 تا 4.

³⁴ سوره صافات آیه 99.

³⁵ سوره اعراف آیه 143.

³⁶ سوره اسراء آیه 1.

سالک لنگان لنگان می رود ولی مجذوب با سرعت می دود... جمله ای که در باره معراج وارد شده: «مدّ البصر» هر قدم براق رسول خدا(ص) در معراج به اندازه دید چشم بود، ناظر به همین نکته است، یعنی با یک قدم به اندازه امتداد دید چشم مسافت را طی می کرد. (بلکه اشاره به سیر روحانی باشد).

یکی می رود و یکی را میبرند. او بر بساط محبت در کشش حق است. در مقام موسی کلیم الله، بینی که گفت «جاء موسی» و مصطفی را گفت «اسری بعبده» موسی خود می رود، و مصطفی را می برند. به آدم صلی الله خطاب می رسد «اهبطوا منها جميعاً»^{۳۷} (...)

و مصطفی را به معراج می برند «اسری بعبده» .

به نوح شیخ الانبیاء ، گرچه در مهد نبوت مجاب الدعوی بود خطاب رسید
«فَلَا تَسْأَلُنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^{۳۸}

(پس سوال نکن از من به آنچه به آن علم نداری).
و مصطفی را گوید:

«وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»^{۳۹}

و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی .

و از عظمت مقام و منزلت همان بس که خداوند تعالی بر جان او سوگند یاد کرده «لَعْمُرُكُ»
آن جا که فرمود:

«لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»

(به جان تو سوگند، که آنان در مستی خود سرگردان بودند).

و اگر خدای تعالی بر جان او سوگند یاد کرده چون گرامی تر از او، خلقی را نیافریده که: «عبدالله بن عباس گفت: خدای تعالی هیچ خلقی را نیافرید گرامی تر از محمد مصطفی(ص)، نبینی که به حیات هیچ کس سوگند یاد نکرد مگر به جان او»^{۴۰}

آن قَسَمَ بر جسم احمد راند حق

آنچه فرموده ست کلاً وَالشَّفَقِ

...زبان سبب فرمود یزدان وَالضُّحَى

³⁷ سوره بقره آیه 38.

³⁸ سوره هود آیه 46.

³⁹ سوره ضحی آیه 5.

⁴⁰ ربک : تفسیر روح الجنان و روح الجنان ، ج 3، ص 246 و نک: کشف الاسرار و عدة الابرار، ج 5، ص 325 که به همین نکته اشاره دارد و می گوید: «لعمرك ای لحيوتک یا محمد(ص).

وَ الضُّحَىٰ نوره ضمیر مصطفی
قول دیگر کاین ضحی را خواست دوست
هم برای آن که این هم عکس اوست
ورنه بر فانی قَسَم گفتن خطاست
خود فنا چه لایق گفت خداست

و هراینه با چنین تاجی بر سر و منزلت ، بدون تردید مفتخر به سلام و صلواتِ همیشگی خدای واحد، و خیل فرشتگان و دسته مؤمنان است که :
«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^{۴۱}
(خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید) *^{۴۲}.

«و این آیه شریفه نیز دلیل بر افضلیت آن حضرت نسبت به سایر حضرات انبیاء(ع) است. چه، به دنبال سلام و درود خداوند و ملائکه، به سایر مؤمنین هم خطاب شده که به آن بزرگوار سلام و درود فرستند، و مسلماً حضرات انبیاء به جهت ایمان به آن حضرت، مشمول این آیه بوده و بر پیامبر ما سلام و درود می فرستند».^{۴۳}

آری نام او جاودانه است و با لا اله الا الله ، محمد رسول الله است.
..الا ای آمنه ای مادر پیغمبر خاتم
سرایت خانه توحید ما باد و مشید باد
سعادت همره جان تو و جان محمد باد
بدو بخشیده ایم ای آمنه، ای مادر تقوا!
صدای دلنشین «داود» و حُب «دانیال» و عصمت «یحیا».
به فرزند تو بخشیدیم: کردار «خلیل» و قول «اسماعیل» و حُسن چهره «یوسف».
شکیب «موسی عمران» و زهد و عفت «عیسا».
بدو دادیم: خُلُق «آدم» و نیروی «نوح» و طاعت «یونس» و قار و صولت «الیاس» و صبر بی حد «ایوب»
بُود فرزند تو یکتا -
بُود دلبند تو محبوب -

⁴¹ سوره احزاب آیه 56 .

⁴² (*...*) این قسمت خلاصه ای از ص 123 و 124 عرفان محمدی است.

⁴³ نبوت و امامت/ محمد(ص) اشرف انبیاء.

سراسر پاک -

سراسر خوب -

کجایی ای عرب، ای ساریان پیر صحرايي؟!

کجایی ای بیابانگرد روشن رای بطحایی؟!

که اینک بر فراز چرخ، بینی نام احمد را

و در هر موج بینی اوج گلبانگ محمد را

محمد زنده و جاوید خواهد ماند

محمد تا ابد تابنده چون خورشید خواهد ماند.

جهانی نیک می داند -

که نامی همچو نام پاک پیغمبر موید نیست

و مردی زیر این سبز آسمان همتای احمد نیست

زمین ویرانه باد و سرنگون باد آسمان پیر

اگر بینیم روزی در جهان نام محمد نیست.^{۴۴}

و از سخنان حضرت فاطمه الزهراء (س) منقول است که فرمود:

هر کسی بمیرد یادش کم می گردد، به جز پدرم رسول الله که هر روز یاد او فزونی می گیرد.

اذا مات يوماً مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ و ذَكَرُ أَبِي مُدِّمَاتٍ وَ اللَّهِ أَزِيدُ^{۴۵}

محمد(ص) جاویدان استواری است که نمای دلارام زیبای او، چهره کل هستی می شود.

نام محمد مظهر هستی مطلق است و جلوه ذات الهی تنها از آن اوست.^{۴۶}

الحمد لله.

⁴⁴ بخش هایی از شعر بلند و زیبای شاد روان مهدی سهیلی ،

⁴⁵ فرهنگ سخنان حضرت فاطمه الزهراء ص 170.

⁴⁶ عرفان محمدی خلاصه ای از ص 170 تا 173.